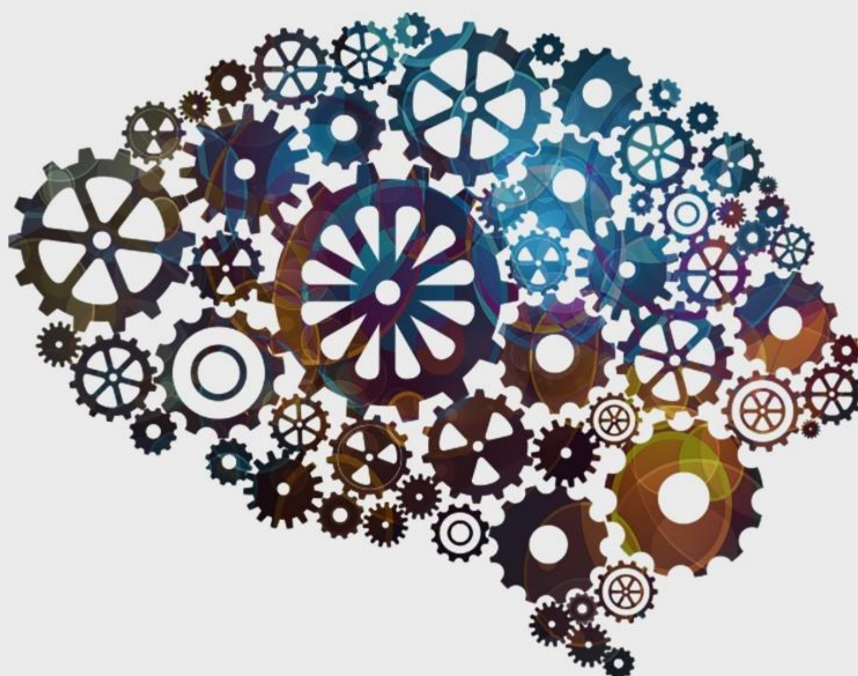
تقدم عقل بر نقل!

«شماره یکم»

نگارنده: سلیمان بن صالح خراشی

مترجم: خداداد مطاعی پور



پاسخ به شبهات عقل‌گرایان

«ویرایش اول»

بسم الله الرحمن الرحیم



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«تاریخ شروع فعالیت: مهر ماه ۱۳۹۳»

شبهات عقل‌گرایان و پاسخ ما:

وجه اول: حجت و تکیه‌گاه نخست شما در مقدم داشتن عقل بر نقل اینست که نقل جز به وسیله‌ی عقل ثابت نمی‌شود، و به قول یکی از آن‌ها: «عقل نه تنها نخستین دلیل، بلکه اصل دلیل‌ها است که بواسطه‌ی آن صدق و درستی دلایل فهمیده می‌شود و کتاب، سنت و اجماع به واسطه‌ی آن، ارزش و حجیت دلیل می‌یابد. چرا که حجیت قرآن در گرو حجیت رسالت است و این دو هم در گرو تصدیق الوهیت می‌باشند؛ زیرا الوهیت، مصدر و سرچشمه‌ی آن (حجیت) است، پس بایستی برای اثبات الوهیت، راهی را در پیش گرفت که سابق بر آن دو و پیشگام‌شان باشد و این راه نیز برهان عقل[1] است!».

عقل‌گرایان این گونه به شرح آن می‌پردازند که هرگاه برای وجود و درک خداوند متعال به دلایل عقلی استدلال گردد اگر به وسیله‌ی آن (دلایل عقلی) وجودش ثابت شد به مابعد آن که ثبوت قرآن و سنت است ملتزم می‌گردیم چرا که خداوند متعال اصل آن دو است، حال آنکه وجودش به وسیله‌ی عقل به اثبات رسیده است! پس تقدیم عقل بر نقل لازم می‌شود.

این قول، حجت و دلیلی ضعیف و بلکه آشفته است. حقیقت این است که این حجت و برهان جز به شخص کافر، به کسی گفته نمی‌شود! یعنی به مؤمنی گفته نمی‌شود که یقین او به وجود خداوند متعال و اسماء و صفاتش به اثبات رسیده است، همانطورکه ابن‌قیم رحمه الله گفته است: «شخص یا اینکه به پیامبران اقرار می‌نماید و یا اینکه رسالت آنان را جحد و انکار می‌کند، اگر منکر باشد در این صورت، با او درمورد اثبات نبوت سخن گفته می‌شود، و درباره‌ی تعارض عقل و نقل سخنی رانده نمی‌شود چرا که بحث از تعارض آن دو، به معنای اقرار به درستی هر دوی آن‌هاست، در حالی که او هر دوی آن‌ها را درست نمی‌داند، بنابراین هر کس که یکی از دلایل عقلی یا شرعی را رد کند، طبیعتا درمورد تعارض دلایل عقلی و شرعی مورد خطاب قرار نمی‌گیرد، پس هرکس که به پیامبران اقرار نورزد و از اخبار غیبی آنان به عنوان دلیلی شرعی

---

۱. تیارات الفکر الإسلامي، لمحمد عمارة (ص۷۰).

استفاده نکند، ابتدا با وی در مورد اثبات نبوت سخن گفته می‌شود، و اگر به رسالت اقرار نمود، آنگاه با وی، درباره مقامات و مسائل دیگر سخن به میان می‌آید از جمله:

اول: صدق و راستی فرستاده‌ی خدا درمورد آنچه از آن خبر داده است.

دوم: آیا او اقرار می‌نماید که رسول از این امور خبر داده است یا اینکه بدان اقرار نمی‌کند.

سوم: آیا چیزی را اراده نموده که سخن و الفاظش بیانگر آنست یا خلاف آن را اراده کرده است؟

چهارم: آیا آنچه فرستاده‌ی خدا اراده کرده، ذاتا حق است یا باطل؟

پنجم: آیا او (فرستاده‌ی خدا) می‌تواند بطوری واضح، حق را بیان کند یا اینکه توان آن را ندارد؟»[۲]

آنچه از همه مهم‌تر بوده و در اولویت امر قرار می‌گیرد این نکته است که اگر وجود خدا با عقل و دلایل عقلی ثابت شد، می‌بایست عقل در همین نقطه متوقف گشته و از آن فراتر نرود! چرا که عقل به مانند رهبری امانت‌دار است که شخص را به سوی اثبات حقانیت وجود خدا پیش برده و سپس به جایگاه اصلی خود که خداوند برای آن مقدر کرده است، باز می‌گردد و اثبات وجود خدا توسط عقل، چنین نمی‌طلبد که از حد و اندازه‌ی خود فراتر رود و بر کتاب و سنت، مسلط گردد! بنابراین ای عقل حال که ما را به معبودمان رساندی - که پیامبران را با وحی خود به سوی ما فرستاده و بدان‌ها امر نموده که آن را برای مردم تبیین نمایند - پس به آنچه قرآن و سنت بدان امر نموده و از آن نهی کرده است، ملتزم باش و خود را بر آن دو مقدّم مدار.

ابن‌قیم رحمه الله فرموده: «برخی از اهل ایمان می‌گویند: برای عقل همین کافی است که تو را با صدق و راستی رسول و مفاهیم کلام او آشنا سازد، سپس کاری به کار تو نداشته باشد. و برخی

---

۲. الصواعق (۸٦٦٠٣).

دیگری گفته‌اند: عقل، پادشاهی است که رسول را جای خود نشانده سپس خویشتن را عزل نموده است».[۳]

وجه دوم: کسی که در توانایی‌ها و اخبار عقل تأمل نماید، در می‌یابد که عقل بشری با وجود آنکه منزلت‌اش را بالا می‌برند، محدود و ضعیف است؛ چرا که مقیّد به حواس انسان بوده و در احکامش، تابع حواس اوست و امکان دارد در خطا و نقص بیافتد، همان‌طورکه ابن‌قیم رحمه الله فرموده است: «شکی نیست که چشم به خطا می‌رود و برخی چیزها را بر خلاف آنچه که هست می‌بیند و چیزهایی را تصور می‌کند که وجود خارجی ندارند و اگر عقل بر آن‌ها حکم کند اشتباهش نمایان می‌گردد».[۴] همچنین احکام صادره از عقل به حالات روانی و اجتماعی انسان ارتباط دارد، چنان‌که **الکسی‌کارلل** می‌گوید: «روشن است که فعالیت عقلی به فعالیت‌های فیزیولوژیکی بستگی دارد؛ زیرا ملاحظه شده که تعدیلات اندام‌ها و حالات احساس، هر دو به هم مرتبط هستند و اثرات متقابلی روی همدیگر دارند، و برعکس این امر، حالات فیزیولوژیکی معینی از اعضا وجود دارد که ظواهر روانشناختی را مقرر می‌دارد و هر کلِ متشکل از جسم و احساس نیز به وسیله عوامل عضوی و عقلی تعدیل می‌گردد. بنابراین عقل و جسم با هم در انسان مشترک هستند، آن‌گونه که شکل و سنگ در تندیس مشترک است و انسان نمی‌تواند شکل تندیس را بدون تراشیدن سنگ تغییر دهد».[۵]

همچنین این نهی پیامبر ﷺ که قاضی نباید با خشم و عصبانیت حکم دهد، بهترین دلیل مبنی بر تاثیرپذیری عقل از حالات نفسانی انسان است؛ چرا که او در این حالت بر اساس صواب و درستی قضاوت نمی‌کند که همین امر، بر کوتاهی عقل از ادای ماموریت و مسئولیت خود در تمامی احوال و شرایط، مُهر تاکید می‌زند. بسیاری از دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان به قصور و کوتاهی عقل و محدودیت آن اقرار نموده‌اند، که من مواردی از گفته‌های آنان را یادآور می‌شوم و از غربی‌ها آغاز می‌نمایم؛ چرا که آن‌ها در نزد عقلگرایان بیشتر مورد اعتماد هستند!

---

۳. الصواعق (۳/۸۰۷).

٤. بدائع الفوائد (۳/۲۰۰۰).

٥. الإنسان ذلك المجهول (١٦٥).

۱. فیلسوف کانت گفته: «عقل می‌بایست در تصورات خود در مرز تجربه‌ی حسی متوقف گردد؛ زیرا افکار ما نمی‌توانند به کنه و جوهر اشیاء نفوذ نمایند. چرا که اگر تلاش کنیم با استفاده از همان وسایلی که پدیده‌های ظاهری (همانند زمان، مکان، سببیت و...) بدانها شناخته می‌شود، آنها را بشناسیم، در تناقض و خطا واقع می‌شویم».[۶]

۲- فیلسوف انگلیسی جان لاک گفته است: «اساس هر فکر و اندیشه‌ای که در عقل وجود دارد به حواس باز می‌گردد. کسی که تمام حواس او یا یکی از آن‌ها تعطیل شود نمی‌تواند در ذهنش هیچ‌گونه اندیشه‌ای، از اموری که حس می‌کند شکل دهد. بر همین اساس، چیزی که پیشتر در حواس انسان نبوده است در عقل او نیز وجود نخواهد داشت؛ زیرا عقل عبارتست از صفحه‌ی سفید یا لوح فشرده‌ای که هیچ چیزی پیش از آگاهی حواس در آن وجود ندارد».[۷]

۳- احمد امین درباره‌ی نظرات فیلسوف برجسون می‌گوید: «او عقل را مورد حمله قرار داد و از ما خواست که بر اساس بصیرت حکم نماییم، چرا که رای درست‌تری دارد».

«حرکت نیکی از سوی برجسون بود که این فریاد بلند را برآورد تا افراط‌گرایی مذهب عقلگرایی را متوقف نماید؛ مذهبی که توجه و بهای بیش از حدی به عقل می‌دهد اما خود وی نیز به خطا رفت چرا که به سوی جایگزینی بصیرتِ محض به جای عقل فراخواند؛ زیرا این امر، همانند کار کسی است که خیال‌پردازی نوجوانی را با خرافات کودکی تصحیح می‌نماید».[۸]

مسلما آن چیزی که وی را به هجوم به عقل وا داشت، پذیرفتن این حقیقت از جانب وی بوده که عقل از ادراک همه‌ی حقایق هستی ناتوان است.

۴- استاد باقوی می‌گوید: «عقل به هر اندازه از توان و هوش برسد، باز هم تنها یکی از حواسی بشمار می‌رود که ما را به دنیای محدودمان پیوند می‌دهد، همان‌گونه که چشم دارای حدی است که توانش در آن حد به نهایت خود می‌رسد و چیزهای مرئیِ ماورای آن حد و فاصله را

---

٦. قصة الفلسفة الحديثة (٢٩١٠١) أحمد أمين والعبارة له.

٧. العقل والإيمان في الإسلام . د.صابر طعيمة (٢٨).

٨. قصة الفلسفة الحديثة (٥٧٥٠٢).

جز به صورت سایه‌ها و اشباحی محض و تصاویری غیر واضح که یقین‌بخش و معلوم نیستند، درک نمی‌کند. همه‌ی حواس ما نیز در هر زمینه‌ای که عمل می‌کند چنین هستند و وظیفه‌ی خود را تمام و کامل در حد و اندازه‌ی خود انجام می‌دهند! پس اگر از آن‌ها بخواهند که از آن حیطه خارج گردند، هم خود گمراه می‌شوند و هم به گمراهی و سردرگمی می‌کشانند. عقل نیز که حس ادراک است دارای حیطه‌ی محدود خود می‌باشد که در آن حد و مرز عمل می‌کند و حقایق اشیاء را در حیطه خود درک می‌نماید، پس اگر اصرار ورزد که بر موج زیاده‌روی و فرافکنی سوار شود و بر تخت غرور بنشیند به پرتگاه تاریکِ گمراهی سقوط می‌کند و از رسیدن به حقیقت باز می‌ماند.

ما با آوردن این مطالب، قصد نداریم که عقل را از اندیشیدن و جستجو برای شناخت خداوند باز داریم! چرا که این، راه طبیعی بدان است.. بلکه می‌خواهیم عقل، راه خود را در جستجوی خداوند در پیش گیرد و در پسِ خیالبافی‌ها و فرضیات به راه نیافتد و در ورای چشم دوختن به ما فوق توانش دچار زیاده‌روی و فرافکنی نگردد و به کوتاهی و قصورش نسبت به ادراک حقیقت و ناتوانی‌اش از پرداختن بدان اعتراف کند و به قلب رجوع نماید و نزد آن، خواستار اطمینان و آرامش شود».[۹]

۵- شیخ سید سابق رحمه الله می‌گوید: «عقل بشری به هر اندازه از هوش و توان ادراک برسد، باز هم در نهایت قصور و ناتوانی از شناخت حقایق اشیاء است. در واقع عقل از شناخت نفس بشری عاجز و درمانده است و شناخت نفس، کماکان از پیچیده‌ترین مسائل علم و فلسفه بشمار می‌رود. عقل همچنین از شناخت حقیقت نور عاجز است در حالی‌که نور از واضح‌ترین و آشکارترین اشیاء است. و نیز از شناخت حقیقت ماده و حقیقت ذراتی که از آن تشکیل می‌شود، درمانده است حال آنکه ماده نزدیکترین شیء به انسان است».

کماکان علم در برابر بسیاری از حقایق جهان و طبیعت عاجز مانده است و نمی‌تواند درباره‌ی آنها حرف آخر را بزند.

---

۹. العلم يدعو إلى الإيمان (۲۵).

«کمیل فلامریون»، دانشمند اخترشناس پرآوازه، در کتابش با عنوان «نیروهای طبیعی ناشناخته» می‌گوید: «خود را می‌بینیم که تفکر می‌کنیم، اما خود فکر چیست؟ کسی نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد. خود را می‌بینیم که راه می‌رویم اما عمل عضلانی چیست؟ هیچ کسی نمی‌داند. معتقدم که اراده‌ام نیرویی غیرمادی است، و تمام ویژگیهای نفسم نیز غیرمادی هستند، با این وجود هرگاه بخواهم دستم را بلند کنم، معتقدم که اراده‌ی من، ماده‌ام را به حرکت در می‌آورد! اما چگونه این اتفاق می‌افتد و واسطه‌ای که برای نیروهای عقلی ایفای نقش می‌کند تا نتیجه‌ای مادی را تولید نماید، چیست؟ کسی پیدا نمی‌شود که بدین سؤال نیز پاسخ گوید. بلکه به من بگو: عصب بینایی چگونه تصاویر اشیاء را به عقل منتقل می‌کند؟ و به من بگو: عقل چگونه این امر را درک می‌کند؟ و جایگاهش کجاست؟ و طبیعت عملکرد مغز چیست؟ ای بزرگواران (منظورش ملحدین است) به من جواب دهید .. اما بس است.. کافیست! من می‌توانم ده سال از شما سؤال بپرسم و بزرگترین شخص شما نمی‌تواند به ساده‌ترین سؤال من پاسخ گوید».

پس اگر موضع عقل در قبال نفس، نور، ماده و امور مرئی و نامرئی موجود در جهان اینچنین است چگونه چشم به شناخت ذات خداوند باری تعالی می‌دوزد و سعی در ادراک کُنه و جوهر آن دارد!».[۱۰]

۶- استاد خالد رفاعی‌رحمه الله می‌گوید: «عقل مبتنی بر ماده‌ی اولیه‌ای است که حواس به وسیله‌ی آن عقل را یاری می‌رساند و نیز مبتنی بر نیرویی فطری است که خداوندجل جلاله برای تمییز اشیاء از یکدیگر، آن را به ودیعه نهاده است.. و بر مبانی و اصولی متکی است که نام مبانی اولیه را بر آن گذاشته‌ایم، بر این اساس نتیجه می‌گیریم که حیطه‌ی عمل عقل فقط منحصر به ماده و صفات آنست! یا به عبارتی واضح‌تر، منحصر به احساساتی خارجی است که حواس به وسیله آن‌ها عقل را یاری می‌رساند؛ زیرا حواس، احکام عقل را بدان احساسات نمی‌دهد. چنان‌که این احساسات خارجی تنها بر ظواهری بسیط و ساده از جهان متکی است و خود حواس گاها در

---

۱۰. العقائد الإسلامية (۳۷).

آنچه بدان می‌رسد به خطا می‌رود یا اینکه طبیعت، در بسیاری اوقات آنچه را که برای حواس به تصویر می‌کشد خلاف واقع است. مثلا کسی که به کور رنگی مبتلا است فرق بین رنگ‌ها را تشخیص نمی‌دهد و جز رنگ قرمز چیزی نمی‌بیند».

و جایی دیگر بیان می‌دارد: «و به همین دلیل می‌توانیم با قطعیت بیان داریم که هر آنچه بر محدود بنا می‌شود، همیشه محدود است، و هرآنچه بر ناقص بنا می‌گردد همیشه ناقص است، بنابراین عقل جز نتایجی در چارچوب ماده و بلکه فقط در چارچوب ظواهر آن، چیزی به ما نمی‌بخشد؛ نتایجی که گاها خطا، غیردقیق و ناقص می‌باشند».

به راستی که عقل در برابر زنجیره سؤالاتی که برایش مجهول است، متوقف می‌شود تا حدی که نمی‌تواند پا را از آن فراتر بگزارد.. و نیز در محدوده‌ای از جهان متوقف می‌گردد و از نفوذ بدان عاجز می‌ماند، به این دلیل که حواسش، بیشتر از این حد و مرز، توان همراهی عقل در مسیر طولانی‌ای که به‌منظور شناخت همه چیز و احاطه‌ی کامل بدانها در پیش گرفته، ندارد.. من می‌توانم بدانم که هیزم چگونه مشتعل می‌گردد، چرا که رنگ آتش را می‌بینم و بوی آن را استشمام می‌کنم و صدای خفیف آن را می‌شنوم، و می‌توانم اسباب و دلایل ساده آن را درک نمایم .. اما در نهایت به حدی از سؤالات می‌رسم که هیچ جواب قانع‌کننده‌ای برایشان ندارم جز اینکه سر تسلیم و ناتوانی فرود آورم؛ تسلیمی که به وضوح آشکار می‌کند که آن ظواهر، صفتِ این شیء است بدون اینکه بتوانم بدانم که چرا این شیء، آن صفت را دارد و صفت چیز دیگری نیست؟ .. چرا نتیجه‌ی احتراق و سوختن، حرارت است و برودت (سرما) نیست؟!! و چرا هیزم در درجه‌ی معینی مشتعل می‌شود و قلع در این درجه مشتعل نمی‌گردد؟ .. و چرا این بو، نتیجه احتراق است؟ تمام این‌ها و سؤالات بی‌شمار دیگر، هیچ جوابی جز این ندارد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾

«تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند». (روم: ۷)

بر این اساس می‌فهمیم که محدوده‌ی عمل عقل در واقع ماده و صفات آن است و هر عملی از عقل که ماورای آن باشد، مستقیما ماورای حس است؛ چرا که در این صورت، از حدّ و مرز

طبیعی خود فراتر می‌رود و ماده‌ی اولیه‌ای را که در روند جستجویش بر آن متکی است از دست می‌دهد .. بدین خاطر قرآن کریم همیشه دیدگان را به سمت چیزی می‌کشاند که حس شدنی است؛ از آسمان و زمین گرفته تا انسان و حیوان. حتی یک آیه هم دیده نمی‌شود که دیدگان را به سوی چیزهای ماورای حس سوق دهد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

«بگو: بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهائی است». (یونس: ۱۰۱)

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾

«انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره‌ی آن بیندیشد». (عبس: ۲۴)

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾

«انسان باید بنگرد و دقّت کند که از چه چیز آفریده شده است». (طارق: ۵)

بنابراین عقل محدود به ماده و قوانین و صفات آن است و می‌توانیم حد و مرز عقل را در امور زیر خلاصه نماییم:

أ- محدود به زمان؛ زیرا زمان، صورتی از تغییر ماده است.

ب- محدود به مکان؛ زیرا مکان، صفت ماده در تحیز و جهت‌گیری آنست.

ج- و محدود به حجم و وزن؛ زیرا ماده جز با این صفات برای ما آشکار نمی‌شود.

اما عقلا محال نیست که در پسِ تمامی این حد و مرزهایی که بر انسان سیطره یافته‌اند، قوانین دیگری باشند که با آنچه بدان خو گرفته‌ایم مغایر باشد.[۱۱]

۷. استاد انور جندی رحمه الله می‌گوید: «امانت حیات، و عقل و قلب به انسان ارزانی داشته شده است، و عقلش فقط دستگاهی در خدمت اوست که در حد و مرز نعمت‌ها و نیروهای مختلف به انجام

---

۱۱. وجود الله (۱۰ - ۱٦).

وظیفه می‌پردازد و قدرت کامل برای کشف همه چیز یا رسیدن به کنه وجود و اعماق غیب و ناشناخته‌ها به عقل داده نشده است .. اما کلیدهای حقایق از طریق وحی یا علم به انسان داده شده است، و از رهگذر این نعمت‌های داده شده، راه و مسیرش واضح گشته است! پس اگر در این مسیر گام بگذارد روشنی‌بخش و بخشنده می‌شود اما اگر بخواهد تنها با عقل، مسیر را بپیماید تا پرده از همه چیز بردارد، راه را واضح و آشکار نخواهد یافت و از رسیدن به حقیقت عاجز خواهد ماند. و از اینجاست که خطر اعتقاد به قداست عقل یا سلطه‌ی علم نمایان می‌شود؛ ادعایی که فلسفه‌ها حامل آن شدند و فکر بشری، پرچمش را در تلاش برای استقلال یا رهیدن از (کلیدهای) اصیل شناخت و معرفتی برافراشت! که خداوند متعال از طریق رسالت‌های انبیاء و کتاب‌های آسمانی برای بندگانش فرستاد».[12]

۸- شیخ عبدالرحمن میدانی می‌گوید: «عقل، مقیّد به عالَم محسوسات است و کارش حکم بر عالم غیب (متافیزیک) نیست، چرا که نیروی عاقله در میان ما که شامل صورت، حافظه، قوه‌ی تخیل و هوش می‌باشد اقدام به عمل عظیم خود در تجزیه و ترکیب، جمع و تفریق، استنتاج قواعد عام و کلیات و سنجش اشباه و نظایر با همدیگر می‌نماید. همه این اعمال را پس از آن انجام می‌دهد که حواس مختلف، نوارهای مشاهدات خود در جهان یعنی: نوار دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، چشیدنی‌ها، استشمام‌شده‌ها، لمس‌شده‌ها، و نوار وجدانیات و احساسات درونی انسان را به دوربین منتقل کرده باشد، سپس احکام آن نیز مقیّد به حد و مرز این اشیائی است که از طریق حس دریافت داشته است .. و این نیروی عاقله، هرگز نمی‌تواند احکامش را بر غیبیاتی صادر کند که هیچ نوار ضبط شده‌ای از آن‌ها به دست نیامده است؛ زیرا هر حکمی که عقل صادر می‌کند در واقع تحت تاثیر نوارهای حواسی است که دریافت می‌دارد و ممکن است عالم غیب با عالم محسوسات کاملا مختلف باشد! بنابراین نمی‌توان بر هر دوی آن‌ها حکم به تشابه داد و قاعده‌ی ثابت نزد علما این است که: (حکم دادن بر چیزی، فرعی از تصور آن است). بنابراین عقل‌های ما نمی‌تواند با استقلال ذاتی بر نفی یا اثبات چیزی از عالم غیب حکم کند مگر اینکه خبری به عقل برسد که به امکان وجودش گواهی دهد و نقل کننده‌ی آن را

---

۱۲. شبهات التغریب (۱۸۵).

تصدیق نماید، که در این صورت بدون هیچ مناقشه و اعتراضی، تسلیم کامل مضمون آن می‌گردد».[۱۳]

۹- استاد محمد حسین می‌گوید: «علوم نوین - و بویژه علم اخترشناسی - عجز و ناتوانی عقل بشری را ثابت کرده است؛ عقلی که هیچ گریزی جز به سوی خداوند و هیچ پناهگاهی جز خدا ندارد، اما شک‌گرایان و ملحدین، این گونه نتایج علمی را که به سوی خداوند راهنمایی می‌کند نادیده می‌گیرند و دچار نوعی از جهل و تکبر شده‌اند».[۱۴]

۱۰- و شاطبی رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال برای توان ادراک عقل‌ها، حد و مرزی قرار داده که بدان منتهی می‌گردد و از آن پا را فراتر نمی‌گذارد و راهی برای درک تمامی امور قرار نداده است. و اگر عقل محدودیتی نداشت در این صورت با خداوند متعال در ادراک همه‌ی اموری که بوده، می‌شود و نمی‌شود برابر می‌بود و هیچ نقصانی نمی‌داشت. حال آنکه معلومات خداوند متعال بی‌پایان و نامتناهی هستند و معلومات بنده، پایان‌پذیر و متناهی. و متناهی هیچگاه با نامتناهی برابر نیست. در این کلیت، ریز و درشت اشیاء، صفات، حالات، افعال و احکام آن‌ها به طور کلی و جزئی داخل شده است. بنابراین خداوند متعال به شیء واحدی از اشیاء علم کمال دارد و هیچ چیزی از ذات، صفات، حالات و احکام آن از علم وی پنهان نمی‌ماند، بر خلاف بنده‌اش که علمش به آن شیء و ذات، صفات و حالات آن، قاصر و ناقص است. این قضیه، امری معلوم و محسوس در انسان است به‌طوری‌که هیچ فرد عاقلی که تجربه او را پخته کرده باشد در آن شک و تردیدی نمی‌کند».[۱۵]

۱۱- ابوالحسن ندوی رحمه الله می‌گوید: «عقل به تنهایی از ادای وظیفه‌ی طبیعی خود عاجز است بلکه ناچار است دست یاری به سوی چیزهایی دراز کند که کم‌ارزش‌تر از آن هستند، چنانکه عقل برای ادراک آنچه قبلا درکش نکرده نیازمند بکارگیری معلوماتی است که پیش‌تر برایش فراهم آمده است و این مقدمات چیزی بجز محسوسات نیست. اگر تمامی معقولات را بصورتی

۱۳. العقيدة الإسلامية (۱۹۵).

۱٤. الاتجاهات الوطنية في الأدب المعاصر (۲۹۱۰۲).

۱۵. الاعتصام (۳۱۸۰۲).

دقیق، تحلیل نمایی و داستان سفر جالب و طولانی مدت عقل را بشنوی، در می‌یابی که ابزار عقل در کشف دنیاهای جدید و فرو رفتن در دریاهای ناشناخته، همین محسوساتی است که بی‌ارزش و حقیر به چشم می‌آید و اگر معلومات اولیه و ترتیب خاص آن‌ها نبود، عقل به این نتایج مهم و بسیار ارزشمند نمی‌رسید. اگر حواس بشری فلج شود و انسان دیگر ذخیره‌ای از معلومات را در اختیار نداشته باشد و در جهل کامل به مبانی هر امری، به سر ببرد، در این صورت عقل‌اش از پیمودن مسیر رو به جلو و رسیدن به هر نتیجه‌ای عاجز می‌ماند! همان گونه که هر یک از ما، از عبور کردن از دریا بدون کشتی، و پرواز در آسمان بدون هواپیما عاجز و درمانده می‌ماند. فرض کن که مرد باهوش و زیرکی هست که با مبانی اولیه‌ی علوم ریاضی آشنایی ندارد، حتی اعداد را هم نمی‌داند، چنین شخصی نمی‌تواند یکی از معادلات ریاضی را حل کند هرچند که دارای ذکاوت و تیزهوشی زیادی هم باشد، یا کسی که با اصول موضوعی علم اقلیدس آشنایی ندارد قادر نیست که شکلی از اشکال را ثابت نماید، هرچند که در اوج هوش و زیرکی باشد، همچنین شخصی که الفبا و مفردات یک زبان را نمی‌داند قادر به خواندن حتی یک سطر از آن زبان هم نیست، هر چند که دارای هوش فوق‌العاده بوده و در قیاس و استدلال پخته باشد؛ زیرا کسی که مفردات زبانی را نمی‌داند، نمی‌تواند حتی یک عبارت از عبارت‌های آن زبان را فقط به مجرد هوش و قوت قیاس‌اش بفهمد. اصول و مبانی هر فن و علمی نیز، بر همین اساس قیاس می‌گردد».[۱۶]

حال باید از خود بپرسیم که اگر عقل بشری دارای این ضعف‌ها و کاستی‌ها باشد که مشاهده کردیم، در این صورت چگونه شخص عاقل، قائل به تقدیم آن بر کلام الله و رسولش است؟ آیا این کار جز تقدیم ناقص بر کامل و مفضول بر فاضل، معنای دیگری دارد؟

وجه سوم: حال که عقل بشری از درک بسیاری از حقایق ثابت، عاجز است، پس در ادراک ذات الله باری تعالی، اسماء و صفات، حکمت‌های افعالش و اوامر و نواهی او هیچ توانی ندارد.

---

۱۶. بين الدين والمدنية (۱۵). و بنگر به کتاب: (الإسلام والعقل) اثر عبدالحليم محمود، که در آن هجوم شديدی بر عقل می‌کند.

این امور از وحی دریافت می‌شود و تلاش‌های عقل، آن را تنها به سوی اثبات خالق این هستی رهنمون می‌کند ولی نمی‌تواند که آن را به معرفت و شناخت تفصیلی آن برساند.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه‌ﷺ فرموده است: «گمان نکنید که عقل بشری صرفا با استفاده از علوم عقلی مجرد و نظری، قادر به شناخت خداوند متعال و اسماء و صفات وی، به طور تفصیلی و یقینی است؛ زیرا عموم کسانی که در این باب با عقل سخن رانده‌اند درحقیقت پس از آن لب به سخن گشوده‌اند که آنچه پیامبران‌ﷺ آورده‌اند بدانان رسیده و به آن گوش فرا داده و بدان خو گرفته‌اند، چه آشکارا سرِ تسلیم و انقیاد در برابر رسولان فرود آورده باشند یا نیاورده باشند، و عموم سران آن‌ها نیز اعتراف کرده‌اند که به وسیله عقل، هیچ علم قطعی در تفاصیل امور الهی به دست نمی‌آید، بلکه تنها ظن و گمان و پندار حاصل می‌شود».[17]

و امام ابویعلی‌ﷺ فرموده است: «به راستی که فرض، مباح و حلال و حرامِ چیزی بوسیله عقل شناخته نمی‌شود».[18]

شیخ ابن‌عثیمین‌ﷺ هم فرموده: «سمعیات هر آن چیزیست که با سمع و شنیدن یعنی از طریق شرع ثابت شود و عقل در آن‌ها هیچ دخالتی ندارد و هر اخباری که از پیامبرﷺ ثابت شده باشد، حقی است که بایستی آنرا تصدیق کنیم، چه به وسیله حواسمان آن را دریابیم یا در نیابیم، و چه آن را با عقول خود درک کنیم یا که درک نکنیم، چرا که الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّا أَرۡسَلۡنَاكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَا تُسۡأَلُ عَنۡ أَصۡحَابِ ٱلۡجَحِيمِ﴾[19]

«ما تو را همراه با حقائق یقینی فرستادیم تا مژده‌رسان (مؤمنان) و بیم‌دهنده (ی کافران) باشی. و از تو درباره‌ی (عدم ایمان) دوزخیان پرسیده نمی‌شود (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس)».

و سید قطب‌ﷺ نیز می‌گوید: «عقل بشری جولانگاه معیّن و محدودی در گشت و گذار کرانه‌های ناشناخته‌ها دارد. و اسلام، انسان را به سوی همین جولانگاه معیّن و محدود بر

---

۱۷. الصارم المسلول (۲٤۹).

۱۸. الأحكام السلطانية (۱۹).

۱۹. شرح لمعة الاعتقاد (۵۹).

می‌انگیزد و به تلاش و کوشش می‌اندازد .. امّا عقل بشری در فراسوی این جولانگاه معیّن و محدود، قدرت آمد و شد ندارد؛ زیرا اساسا انسان، در کار خلافت و جانشینی خود بر روی زمین، نیازی بدان ندارد و در محدوده وظایف و ویژگی‌های او قرار ندارد. چیزی که انسان در کار خلافت و جانشینی در زمین بدان نیاز ندارد، مجال دسترسی بدان را نیز ندارد، و هیچ حکمت و فلسفه‌ای هم در کمک کردنش برای دستیابی بدان نیست؛ زیرا این، کار و وظیفه‌ی او نبوده، و در محدوده‌ی ویژگیهایش قرار ندارد. الله سبحان آن اندازه را برای انسان بیان فرموده است که برای وی ضرورت دارد و تاب و توان تحمل آن را دارد، تا در پرتو آن، جایگاه خود را در جهان، با توجه به چیزها و افراد پیرامون خود بشناسد. اما کنکاش در چیزهای دیگر همانند غیبیات مربوط به فرشتگان، شیاطین، روح، سرآغاز و سرانجام، فراتر از تاب و توان انسان است. کسانی که در پرتو هدایت خداوند راهیاب شده‌اند، درباره‌ی این گونه امور و شؤون در کنار حد و اندازه‌ای می‌ایستند که خداوند، آن را در کتاب خود معلوم فرموده و بر زبان پیغمبران علیهم السلام جاری نموده است. این گونه انسان‌ها برای درک عظمت آفریدگار، حکمت و فلسفه خداوند از آفرینش جهان و شناخت جایگاه انسان ساکن بر زمین، در برابر این جهان‌ها و روح‌ها، از وحی الهی استفاده می‌کنند. آن‌ها نیروهای عقلی خود را در پرده‌برداری از حقائق و اطلاع از چیزهائی صرف می‌کنند که برای عقل ممکن است؛ عقلی که می‌تواند در محدوده‌ی این زمین و اَجرام پیرامون آن به اندازه‌ی لازم برای آدمیزادگان راجع بدان‌ها به تکاپو بپردازد. آنان در پرتو هدایت و رهنمون خدای رحمان از چیزهائی که در راه کار، تولید و آبادانی این زمین و برپایی خلافت و جانشینی در زمین لازم می‌دانند بهره‌برداری می‌کنند و در این راستا رو به سوی خدا می‌کنند و می‌روند و بلند و بلندتر می‌شوند و اوج می‌گیرند تا بدانجایی برسند که خداوند سبحان اجازه (صعود) داده است. ولی کسانی که در پرتو هدایت خداوند جل جلاله راهیاب نشده‌اند به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: **گروه اول،** کسانی هستند که پیوسته با عقل‌های محدود خود به تلاش و تکاپو می‌پردازند برای درک و فهم چیزهائی که نامحدودند و خداوند بزرگوار آن‌ها را برای انسان‌ها، محدود و مشخّص نکرده است و در دائره‌ی عقل‌هایشان قرار نداده است و در کتاب‌های آسمانی، ایشان را با آن حقائق غیبی آشنا ننموده است. از جمله‌ی چنین کسانی، فیلسوفان هستند که کوشیده‌اند این هستی و ارتباط‌ها و پیوندهای آن را تفسیر

کنند، اما در این راستا لغزیده‌اند و به رو افتاده‌اند، همسان کودکانی که می‌خواهند از کوه بلندی بالا بروند که قله‌ی آن نهایت نداشته باشد، یا کودکانی که تلاش می‌کنند معمّای هستی را حل کنند در حالی‌که هنوز تلفظ حروف الفبا را نمی‌دانند! این چنین فیلسوفانی تصورات و اندیشه‌های مضحکی داشته‌اند، با آنکه بزرگترین فیلسوفان بوده‌اند. واقعاً مضحک است وقتی که انسان، تصوّرات و نظریّات ایشان را مقایسه می‌کند با تصور و نگرش روشن، راست و درست، زیبا و دلربائی که قرآن آن را پدید می‌آورد. تصورات و بینش فیلسوفان، زمانی که با عظمت جهان هستی مقایسه شود، مضحک به نظر می‌آید؛ به لحاظ اشتباه‌ها و لغزشها، دوگانگی‌ها و تضادها، سستی‌ها و تزلزل‌ها، زشتی‌ها و پلشتی‌ها و پستی‌ها و خواری‌هایی که در آن است؛ جهانی که آن را با چنین چیزهائی تفسیر می‌کنند و از آن سخن می‌رانند واقعا خنده‌آور است! .. این سخن من، همه فیلسوفان اعم از فلاسفه بزرگ یونانی و نیز فیلسوفان مسلمانی را که در شیوه‌ی اندیشیدن از فیلسوفان بزرگ یونان تقلید کرده‌اند در برمی‌گیرد، همچنین فیلسوفان معاصر را نیز شامل می‌شود وقتی‌که تصور و بینش آن‌ها با تصور و بینش اسلامی درباره‌ی هستی مقایسه می‌شود. **امّا گروه دوم،** افرادی هستند که از فایده‌ی رویکرد گروه اول در (کسب) معرفت و شناخت مأیوس شده‌اند. به همین خاطر از این رویکرد کنار کشیده‌اند و با این استدلال که نمی‌توانند خدا را درک کنند، تمامی تلاش خود را منحصر به علم تجربی و تطبیقی کرده‌اند، و به سوی ناشناخته‌هایی روی نموده‌اند که راهی به سوی دستیابی بدان‌ها نیست و در این مسیر از هدایت خداوند متعال کمک نگرفته‌اند. این گروه در قرن‌های هیجدهم و نوزدهم در اوج غلو خود بودند ولی از سرآغاز قرن بیستم از خواب غرور افسارگسیخته‌ی علمی بیدار شدند و از مستی و منگی آن برخاستند، بدان جهت که ماده از دست‌هایشان گریخت و به پرتو «ناشناخته اصل» تبدیل گردید! و نزدیک است که گفته شود، این چیز ناشناخته اصل و مجهول‌الهویه، «ناشناخته قانون» است!

و اسلام بر صخره‌سنگ یقین، استوار و پایدار باقی ماند (و می‌ماند) تا به انسان‌ها آن اندازه از ناشناخته‌ها را بشناساند که خیر و صلاحشان در آن باشد و بر تاب و توان عقلانی‌شان در کار خلافت زمین بیفزاید و جولانگاهی امن برای عقل‌هایشان مهیا سازد و آدمیان را به راهی

رهنمود کند کـه راست‌ترین و درست‌ترین راه برای پـرداختن به مجهولات و به معلومات باشد».[۲۰]

«تاریخ نشر: ۱۳۹۶/۶/۲۷»

۲۰. في ظلال القرآن (۳۷۳۱۰۶).